

تأثیر خدمات فرهنگی-مذهبی زرتشتیان بر گسترش تحولات تمدن ایرانی اسلامی

الهه ضیائی^۱

شهربانو دلبری^{*}

اردشیر اسدیگی^۳

سیدحسین رئیس‌السادات^۴

چکیده

هیچ تمدنی در خلاء به وجود نمی‌آید. هر تمدنی میراث‌دار گذشته خود است و در نسبتی معنادار با آن قرار دارد. عصر طلایی تمدن اسلامی را نیز باید در این زمینه به فهم در آورد. تمدن طلایی اسلام که در عصر خلافت عباسی به وجود آمد به طور مشخص در ارتباط با تمدن ایرانی عصر ساسانی است. در تاریخ ایران اشرافیت زرتشتی به عنوان نخبگان فرهنگی همواره پرچم‌داران علم و دانش بوده‌اند. در عصر ساسانی توان این نیروی نخبگانی به بالاترین حد خود می‌رسد. با توجه به حوادث جهانی چون بسته شدن مدارس علمی در امپراطوری روم شرقی، جهان ایرانی به رهبری نخبگان زرتشتی بیش از پیش کانون مباحث علمی جهان متمدن گشت. در این پژوهش کوشیده‌ایم تا با روشی کتابخانه‌ای نشان دهیم زرتشتیان چگونه پس از اسلام توانستند به عنوان یک نیروی فرهنگی زنده بمانند و با انتقال سنت دانش در عصر ساسانی به جهان اسلام منشاء خدمات بسیاری شوند. نتایج پژوهش ما نشان دهنده‌ی آن است که انحلال نظام ساسانی دستاوردهای فرهنگی زرتشتیان را از دایره بسته موبدان بیرون آورد و دستاوردهای علمی گذشته را پایه‌ی تحولات جدید ساخت. در این میان دو حوزه بیش از هر حوزه دانش دیگری توانستند از میراث زرتشتی بهره‌گیری کنند: دانش پزشکی که با سنت غنی جندی‌شاپور در پیوند است و همچنین فلسفه و حکمت که نمونه‌ی بارز انتقال آن را در آثار سهروردی می‌توانیم مشاهده کنیم.

اهداف پژوهش

۱. بررسی حوزه‌های دانش در ایران زرتشتی پیش از اسلام.
۲. بررسی خدمات فرهنگی اندیشه‌ی زرتشتی در ایران دوره‌ی اسلامی.

سؤالات پژوهش

۱. چه حوزه‌های دانشی از ایران پیش از اسلام به ایران پس از اسلام انتقال پیدا کردند؟
۲. تأثیرات فرهنگی حوزه‌ی زرتشتی در دوره‌ی اسلامی چگونه بوده است؟

واژگان کلیدی: خدمات فرهنگی مذهبی، سنت علمی، زرتشتیان، تمدن ایرانی اسلامی.

^۱ دانشجوی دکتری، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران، elahe_ziaee@yahoo.com

^۲ * (نویسنده مسئول) استادیار تاریخ تمدن اسلامی، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران،

delbari0410@mshdiau.ac.ir

^۳ استادیار، عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مشهد، مشهد، ایران، jafar.asadbeigi@gmail.com

^۴ گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران، h.sadat@gmail.com

مقدمه

بررسی تأثیرات متقابل جامعه‌ی ایرانی و دین اسلام در سده‌های نخستین تمدن اسلامی، از دغدغه‌های همیشگی کسانی است که تمایل دارند تاریخ تمدن اسلامی را به نگارش درآورده و تحلیل کنند. بی‌شک سنت‌های علمی عمیق ایران پیش از اسلام، بستر مناسبی را برای شکوفایی تمدن اسلامی در عصر بعدی فراهم کرده است؛ اما مسئله بر سر این است که این سنت عمیق علمی از چه کانال‌هایی بر تمدن پس از خود اثر گذار بوده است. در اینجا می‌کوشیم یکی از مهم‌ترین این کانال‌ها، یعنی زرتشتی را مورد بررسی و مذاقه قرار دهیم.

عملکرد زرتشتیان در جریانات علمی و ادبی دوران اسلامی، جدای از میراث ماندگار تاریخ ایران پیش از اسلامی نیست. در تاریخ پیش از اسلام، همزمان با گسترش و نشر آیین زرتشتی، جهان‌بینی زرتشتی‌گری بر فعالیت‌های پیروان این آیین تأثیر می‌گذاشت و با گذشت زمان، یک کلیت درهم بسته‌ای ساخت که سعی می‌کرد علاوه بر پاسخ به نیاز انسان در باب خلقت این جهانی و عاقبت آن جهانی، فعالیت‌های روزمره او در این سرای فانی را تنظیم و جهت‌دهی نماید. از همین رو دین زرتشتی، به مانند چتری گسترده، هر رفتار و کنش آدمی را بر اساس این جهان‌بینی، تفسیر می‌کرد و ارزش‌گذاری می‌نمود. هر دین و آیینی، برای بقا و تداوم حیات خویش، راهنمایی و هدایت جامعه‌ی پیروان و جلوگیری از بی‌نظمی در میان جامعه‌ی دینی و افراد برجسته آن آیین، نیازمند ساختار و سامانی کاملاً منسجم بود که هر کسی را در جایگاهی که شایسته آن بود قرار دهد. این ساختار در آیین زرتشتی با تأسی از باورهای ایرانیان پیشازرتشتی، خصلتی کاملاً طبقاتی و کاستی یافته بود و جامعه را تحت کاست و طبقات مشخصی قرار می‌داد. در دل این جهان اجتماعی زرتشتیان و ساختار نهاد دین، نه تنها مرز میان دانش و علم با خرافه را جهان‌بینی زرتشتی تعیین می‌کرد و هر دستاوردی خارج از باورهای زرتشتی مردود بود، بلکه علم‌اندوزی و دانش‌ورزی نیز مختص یک گروه و طبقه‌ی خاص بود و هر کسی را اجازه ورود به این حوزه‌ها نبود. از همین رو ساختاری متصلب می‌ساخت که مانع جدی در گسترش و انتقال دانش در میان طبقات پایین جامعه‌ی ایرانی بود. همین مسئله باعث شد که بزرگان دین زرتشتی به یکی از بزرگ‌ترین طبقات علمی جامعه‌ی پیشااسلامی بدل شوند.

تأثیرپذیری فرهنگ و هنر آیین و مذاهب گوناگون بر تحولات جامعه اسلامی مبحثی گسترده و قابل تأمل است. ابوالقاسم دادور و ثریا محمدی (۱۳۸۵) در مقاله‌ی "نقاشی مانوی و تأثیر آن بر نگارگری اولیه اسلامی"، تلاش می‌کنند با استفاده از روش تاریخی و توصیفی نشان دهند، پس از استیلای اعراب بر مانویان، نقاشی مانوی بر نگارگری اوایل دوران اسلامی تأثیر به‌سزایی گذاشته است (دادور و محمدی، ۱۳۸۵). هم‌چنین پژوهش‌ها و مقالاتی که به ارتباط و تأثیرپذیری فرهنگی زرتشتیان و اسلام پرداخته‌اند، متعدد و قابل توجه هستند. شائول شاکد (۱۳۹۳) در کتاب «از ایران زردشتی تا اسلام: مطالعاتی درباره‌ی تاریخ دین و تماس‌های میان فرهنگی» اذعان می‌دارد ایرانیان، تأثیر فراوانی بر فرهنگ‌های همسایه‌ی خود نهادند - مسیحیان، یهودیان، ارمنی‌ها، گرجی‌ها و دیگران - و به یک اعتبار همه‌ی این گروه‌های اقلیت، بیش‌تر چیزهایی را که ایشان را بدان می‌شناسند، مدیون ایران‌اند. با این رویکرد مجموعه مقالاتی در این کتاب گردآوری شده است که در پی دستیابی به دو هدف اساسی است؛ نخست توضیحات و تفسیرهای کیش زرتشتی دوره‌ی ساسانی و دیگری چگونگی انتقال اندیشه‌های آن به اسلام (شاکد، ۱۳۹۳). هم‌چنین کتابیون نمیرانیان (۱۳۸۷) در کتاب «زرتشتیان ایران پس از اسلام تا امروز»، پیشینه‌ی دین

زرتشتی و سیر تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و... زرتشتیان کرمان و سایر نقاط ایران را، از ورود اسلام تا دوران معاصر بررسی کرده است (نمیرانیان، ۱۳۸۷). هم‌چنین از جمله مقالاتی که به تأثیرپذیری دین اسلام و زرتشت پرداخته‌اند، می‌توان به «واکاوی تأثیرپذیری مستقیم اسلام از دین زرتشت در آموزه‌ی معاد» نوشته‌ی سیدمحمد حاجتی شورکی و حسین نقوی (۱۳۹۶) و «مقایسه‌ی تطبیقی آیین مرگ در بین مسلمانان و زرتشتیان و بررسی میزان تأثیرپذیری آنها از یک‌دیگر» نوشته‌ی عباس مسیحی و زهرا حق‌پرست (۱۳۹۳) اشاره کرد که سعی در فهم و مطالعه‌ی میزان تأثیرپذیری این ادیان در ارتباط با یک‌دیگر دارند.

هم‌چنین محمدمامین ناصح و محمدرضا کیانی (۱۳۸۳) در مقاله‌ی «تعامل فرهنگی ایران باستان و اسلام» در تلاش هستند تا چگونگی تعامل اعراب با فرهنگ و تمدن ایرانی در صدر اسلام را بررسی نمایند و از این رهگذر، سهم ایران باستان را در تکوین تمدن درخشان اسلامی نمایان سازند. مقاله‌ی حاضر نیز در ادامه‌ی پژوهش‌های پیشین با استفاده از روش کتابخانه‌ای، سعی دارد بر تأثیرات فرهنگی و مذهبی زرتشتیان در تحولات تمدن ایران پس از اسلام متمرکز شود؛ چرا که ضروری است این سیر تحولی در تاریخ ایران به سبب شناخت سنت‌های دینی و فرهنگی، هرچه دقیق‌تر مورد بررسی قرار گیرد.

فرهنگ و مذهب زرتشتی

علم، دانش و فرهنگ گستره به فراخور گستردگی و فراخی سرزمین که در آن زمان به تار و پود مذهب پیوستگی تام داشت، در دست نهاد مذهب و روحانیون زرتشتی بود که با فروپاشی شاهنشاهی بزرگ هخامنشی و افول آیین زرتشتی قرین شد. چرا که به دنبال هجوم اسکندر، تعدادی از موبدان زرتشتی که احتمالاً به دفاع از پرستش‌گاه‌ها دست زده بودند، کشته شدند. این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که در آن روزگار بیشتر آثار دینی به شکل شفاهی و سینه‌به‌سینه انتقال می‌یافتند و روحانیان که با تکرار مستمر آن‌ها منابع را در یاد داشتند، به‌گونه‌ای در حکم کتاب‌های زنده‌ی این دین بودند. از این رو با قتل عام آن‌ها، بسیاری از کتاب‌های باستانی مزدیسنا از بین رفتند یا ناقص شدند. با روی کار آمدن اشکانیان و تثبیت اوضاع داخلی ایران، هرچند به نظر می‌رسد اوضاع برای دین زرتشتی و به ویژه روحانیون آن مساعدتر از دوره‌ی قبل شده باشد، ولی قدرت و نفوذی را که پیش از این در دوره‌ی هخامنشی داشتند، هرگز به دست نیاوردند. این موضوع می‌تواند به این معنا باشد که نمی‌توان به واسطه‌ی داده‌های تاریخی جایگزینی برای علم و دانش غیر آنچه در نزد مذهب و در دست آن است، یافت. با این حال این تفوق و چیرگی نسبت به زمان هخامنشیان در بین روحانیان زرتشتی به مراتب کم‌رنگ‌تر و هجمه‌ی کمتری دارد.

در عصر ساسانی، روحانیون زرتشتی با دخالتی که در تمام امور می‌کردند، آن را جنبه مقدس و رنگ دینی می‌بخشیدند. همین امر موجبی در اثرگذاری فرهنگ دینی آن زمان مردم شد. به عبارت دیگر مردم با پیروی از روحانیون در مناسبات مختلف، جایگاه اجتماعی، فرهنگی، دینی و عرفی را برای خود رقم می‌زدند. شاید به همین دلیل بوده است که پس از هجوم اعراب تازه مسلمان شده، حمام خون در سراسر ایران زمین به وجود آمد؛ چرا که تنیدگی دین زرتشت با تار و پود مردم این سامان این اجازه را نمی‌داد که اعتقاد خود را که جزء فرهنگ و تمدن چندین هزار ساله‌ی آن‌ها بود، به چیزی بفروشند. روحانیان زرتشتی در کلیه‌ی امور جاری زندگی مردم، در دوران پیش از اسلام، حق مداخله داشتند. عبارت جالبی از آگاتیاس در مورد جایگاه روحانیون زرتشتی در ایران عصر ساسانی در دست داریم: «همه، مردم مغان را مقدس شمرده و به آن‌ها احترام می‌گذاشتند. امور عامه‌ی مردم با رأی و طبق نظر ایشان انجام می‌گرفت. به خصوص در دعاوی

اشخاص دقت می‌کردند و با نهایت مراقبت، جریان وقایع را بررسی می‌کردند و رأی می‌دادند. هیچ چیزی را مردم درست و قانونی نمی‌دانستند، مگر آنکه به تایید مغی می‌رسید» (Aghathias, 1975: 60-61). با این حال، این حقیقت که روحانیان زرتشتی هم تفسیر قوانین و هم اجرای آن را بر عهده داشتند، و این امر به ایشان نفوذ فراوانی می‌بخشید، باعث می‌شد در برخی موارد از قدرت خود سوءاستفاده کنند. در کتاب حقوقی «مادیان هزار دادستان» مواردی آمده که استفاده‌ی بی‌ملاحظه‌ی روحانیون از قدرتشان را به زیان مردم عادی نشان می‌دهد (بویس، ۱۳۸۱: ۷۱). البته در پراوتز باید اشاره کرد که شاهنشاهی چند ملیتی هخامنشی که مشخصه‌ی بارز آن تنوع فرهنگی و زبانی بود، در عرصه‌ی دینی نیز به همان اندازه دارای گستردگی بود. این گستردگی دینی و تنوع فرهنگی در ادامه، سطوح علمی وسیعی را بنیان می‌نهاد که با محوریت دین به نوعی به انحصار روحانیان زرتشتی می‌رسید.

به هنگام بررسی وضعیت علمی جامعه‌ی ایران زرتشتی در عصر ساسانی، باید به چند نکته‌ی اساسی دقت کنیم. پیش‌تر اشاره کردیم که علم و دانش به طور کلی در اختیار طبقه‌ی روحانیون قرار داشت. علت این امر را نخست باید در وضعیت طبقاتی جامعه‌ی ایران در دوره‌ی باستان بررسی کرد. در دوره‌ی ساسانیان جامعه‌ی ایرانی به چهار طبقه تقسیم شده بود: آسروان^۵ یا روحانیون، ارتیشتران^۶ یا جنگیان، دبیران یا کارمندان ادارات و واستریوشان^۷ یا توده‌ی مردم (کریستین سن، ۱۳۴۵: ۱۲۲). در این دوره، جامعه‌ی ایران هم‌چون هرمی بود که از بالا به پایین به طبقاتی قسمت می‌شد و در رأس این هرم شاهنشاه قرار داشت. این طبقات ستون‌های جامعه‌ی ایران محسوب می‌شدند و از نظر جایگاه اجتماعی درجاتی داشتند که سخت مورد احترام بود و از سوی دولت نظارتی دقیق بر رعایت آن صورت می‌گرفت. به طور کلی جابجایی میان طبقات مختلف امکان‌پذیر نبود. هرچند در برخی موارد ممکن بود شخصی به خاطر توانایی‌ها و قابلیت‌های خاصی که داشت، وارد طبقه‌ی دیگر شود که آن هم تنها با حکم شخص پادشاه امکان‌پذیر بود (مینوی و رضوانی، ۱۳۵۹: ۵۹). در کتاب‌نامه «تنسر» آمده است: «... و از آن منع کرد که یکی از ایشان [مردم] به غیر صنعتی (حرفه‌ای)، که خدای جل جلاله برای آن آفریده باشد، مشغول [شود]...» (مینوی و رضوانی، ۱۳۵۹: ۵۸). این روایت و هم‌چنین داستان مشهوری که فردوسی از ماجرای پسر کفش‌گر روایت می‌کند، به خوبی قوانین سخت طبقات اجتماعی و تلاش برای حفظ آن را از سوی دولت ساسانی نشان می‌دهد.

در جامعه‌ی ایران عصر ساسانی، «اوستا» منبع اصلی تمام علوم محسوب می‌شد. هم‌چنین به روایت دینکرد، در روزگار شاپور یکم ساسانی، به هنگام گردآوری «اوستا»، کتاب‌هایی نیز در زمینه‌های پزشکی، نجوم، فلسفه و غیره، از هندی و یونانی و سایر زبان‌ها به کتاب دینی افزوده گشت (Denkard, 1876: 42). از روایت دینکرد می‌توان حدس زد که در آن روزگار کتاب‌هایی در زمینه‌های مختلف علمی در جامعه رواج داشته است. این نکته‌ی مهمی است که کمتر بدان توجه شده است؛ زیرا جایگاه علم و دانش در جامعه‌ی عصر ساسانی عموماً با بدبینی توصیف شده است. با این حال به

^۵ Athravan

^۶ Rathaeshtar

^۷ Vāstryo fashuyant

نظر می‌رسد بر اساس همان اصل امتیازات طبقاتی که روحانیون زرتشتی امتیاز علم و دانش و به طور کلی آموزش را مختص خود می‌دانستند، با افزودن کتاب‌های علمی به کتاب اصلی اوستا، علم و دانش را نیز رنگ و بوی دینی بخشیده‌اند. بدون شک، همگی علما از جامعه‌ی روحانیون بوده‌اند. در کتاب «بندهش»، خلاصه‌ی فهرست‌واری از علوم طبیعی و نجوم به آن صورت که از اوستای ساسانی و تفاسیر آن به دست می‌آمده، ثبت شده است. به طور کلی علم و دانش در میان «جامعه‌ی زرتشتی» ایران عصر ساسانی، آمیخته با دیانت است و رنگ و بوی مذهبی دارد.

از دیگر رشته‌های علمی که در این دوره مورد توجه قرار داشت و به سبب کارکرد و اهمیت دینی خود در میان روحانیون زرتشتی نیز بسیار مورد توجه قرار می‌گرفت، دانش نجوم و ستاره‌شناسی بود. عقاید نجومی ایرانیان باستان، متأثر از دو مکتب فکری بوده است: یکی اوستایی که رنگ و لعاب دینی داشت، و دیگری که ساختاری نسبتاً علمی داشت و در دوره‌های بعدی به ویژه عصر ساسانی تحت تأثیر دانش یونانی قرار گرفت. اساس نجوم زرتشتی یا اوستایی که احتمالاً به پیش از هخامنشیان باز می‌گردد، جنبه‌های «اسطوره‌ای-دینی» آن بوده است. در متون دینی زرتشتی هم‌چون «اوستا»، «بندهشن» و «مینوی خرد»، بارها به دانش نجوم و احکام ستارگان اشاره شده است. در دوره‌ی ساسانی، نگارش کتاب‌های «زیچ شهریار» و «شهرهای ایران» که بعدها مورد استفاده‌ی بسیاری از دانشمندان، منجمان و جغرافی‌دانان دوره‌ی اسلامی قرار گرفت، در پیشرفت دانش اخترشناسی تأثیری مهم داشت (بیات، ۱۳۶۸: ۲۴۳). در نتیجه پس از اینکه مسلمانان ایران را فتح کردند، با سنت نجومی ایران آشنا شدند.

به علاوه علم پزشکی در زمان ساسانیان با آیین زرتشت و آموزه‌های اوستا ارتباط جدایی‌ناپذیری داشته است. در دین زرتشتی تمامی بیماری‌ها و ناخوشی‌ها از سوی مینوی بد به‌شمار می‌آمدند و در مقابل اعتقاد بر این بود که اهوره‌مزدا برای خواباندن هر مرض، حداقل یک گیاه خلق کرده است (کریستین سن: ۴۳۴) مهم‌ترین دانشی که در عصر ساسانی، رواج داشت، دانش پزشکی بود که هم از جنبه‌ی دینی و زرتشی‌گری و هم از نظر آکادمیک در جامعه رواج داشت. به دنبال رانده‌شدن مسیحیان نسطوری از روم، و اسکان آن‌ها در قلمرو دولت ساسانی، مدارس تشکیل شد که در آن‌ها، علم پزشکی از جایگاه والایی برخوردار بود. بعدها که دانشگاه جندی‌شاپور تأسیس یافت، پزشکی مهم‌ترین دانشی بود که در آن تدریس می‌شد. در دوره‌ی خسرو اول، از شخصی به نام برزویه طبیب اطلاع داریم که رئیس پزشکان شاهی بود. شرح حال این پزشک نامدار و اقدامات علمی او در مقدمه‌ی نسخه‌ی عربی کتاب «کلیله‌و‌دمنه» بر جای مانده است. یقیناً به دنبال تأسیس مدارس و مکاتب علمی در ایران، پزشکان حاذقی در آن‌ها پرورش می‌یافتند که برزویه یکی از آن‌ها بوده است. شدت کاربردی بودن دانش پزشکی و شاخه‌های آن، بر اهمیت آن در جامعه‌ی علمی کشور می‌افزود.

نظر به فرهنگ و مذهب زرتشتی در دوران پیش از اسلام و پس از اسلام، می‌توان تأثیرات تمدنی زرتشتیان بر ایران اسلامی را در ساحات گوناگون بررسی نمود؛ خدمات فرهنگی مذهبی زرتشتیان در حوزه‌های علم و فرهنگ، فلسفه، پزشکی و آیین‌ها و مراسم‌ها قابل تأمل است که در ادامه به این موارد می‌پردازیم.

تحولات تمدنی ایران اسلامی برگرفته از خدمات فرهنگی مذهبی زرتشتیان

علم و فرهنگ

در عصر ایران اسلامی پس از ساسانی، مرکز علمی جندی شاپور کماکان به فعالیت‌های علمی خود ادامه می‌داد. دانشمندان حوزه‌ی جندی شاپور، اولین ترجمه‌ها را از آثار یونانی به زبان سریانی تهیه کردند که شامل آثاری از افلاطون، ارسطو، اقلیدس، ارشمیدس، بطلمیوس، جالینوس، بقراط و... می‌شد (دلپسی، ۱۳۴۲: ۲۳۹ و ۲۴۴). تسلط دانشمندان این حوزه‌ی علمی به زبان‌های سریانی، یونانی، ایرانی و سپس عربی زمینه‌ساز ترجمه‌های مستقیم این آثار علمی به زبان عربی شد. هارون الرشید خلیفه‌ی دیگر عباسی با تلاش وزیر دانشمند برمکی خویش این سنت را مداومت بخشید و با جمع‌آوری کتب علمی از اطراف و تشویق دانشمندان به ترجمه‌ی آن‌ها کمک بسیاری به رونق علمی در جهان اسلام کرد (جرجی زیدان، ۱۳۶۹: ۲۳۹). هم‌چنین خاندان‌های ایرانی که اغلب آنان پزشک بودند در این دوره فعالیت داشتند. از جمله‌ی آنان می‌توان به بختیشوع اشاره کرد. جورج بن بختیشوع به مناسبت بیماری منصور که پزشکان از معالجه او ناتوان شده بودند به بغداد رفت و در آنجا ساکن شد، و به همراه پسرش در انتقال علم و ایجاد سنت علمی در بغداد، نقش داشت (دلپسی، ۱۳۴۲: ۲۳۴ و ۲۳۶).

گروه دیگری از دانشمندانی که پس از روی کار آمدن دولت عباسی به بغداد روان شدند و در پایه‌ریزی سنت‌های علمی نقش عمده و اساسی ایفا کردند، ایرانیانی بودند که از سرزمین خراسان و شهرهای ری، بلخ و حوزه‌ی علمی مرو آمده بودند. از جمله‌ی این دانشمندان، خاندان برمکی بودند که از نسل برمکان رؤسای صومعه بودایی نوبهار بودند که بعدها از دین بودا به آیین زرتشت و سپس به دین اسلام گرویدند. اینان به علوم یونانی علاقه زیادی داشتند و ایشان بودند که در عهد هارون الرشید در ایجاد نهضت ترجمه از آثار یونانی به عربی و نیز تشویق دانشمندان ایرانی به ایفای نقشی فعال در این زمینه تأثیرگذار بودند. به علاوه با تلاش جعفر برمکی و دانشمندان مروی آثاری در ریاضی و نجوم و بعدها نوشته‌هایی در طب به عربی ترجمه شد.

در همین زمان بن‌مایه‌های فرهنگی و معارف ایرانی، یونانی و هندی در بستر نوین تمدن اسلامی جریان یافتند و به کانون‌های فرهنگی نوینی هم‌چون بغداد، بصره و کوفه سرازیر شدند. جریان انتقال معارف و علوم به سوی کانون‌های علمی جدید را برخی از پژوهشگران با وضعیتی که در حوزه‌ی اسکندریه پدید آمد مشابه دانسته‌اند. در شهر بغداد نیز هم‌چون اسکندریه، جریان‌های مختلف فرهنگی با یک‌دیگر تلاقی پیدا کردند. اما به نظر می‌رسد به سبب وجود دین و زبان مشترک و وسعت جغرافیایی امپراتوری اسلامی که به یکپارچگی و سهولت امتزاج جریان‌های فرهنگی در درون مراکز جدید علمی کمک فراوانی می‌کرد، جریان اختلاس و تلاقی جریان‌های فکری در مرکز خلافت اسلامی بیشتر بوده است. در ادامه نهضت علمی که در قرن دوم هجری در جهان اسلام شکل گرفت، در طی سده‌ی سوم و چهارم هجری نیز با شدت بیشتری ادامه یافت. در نیمه‌ی اول سده‌ی نهم میلادی که هم‌زمان با خلافت مأمون خلیفه‌ی ایرانی نسب عباسی بود، نهضت ترجمه

همچنان به قوت خود باقی بود. در همین زمان بود که دانشمندان مسلمان خود پژوهش‌های مستقل و اساسی در باب نجوم ریاضی و هندسه و مکانیک و فیزیک انجام دادند (اولیری، پیشین، صص ۹-۲۵۷).

در خصوص ایرانیان و دین زرتشت و تأثیر آن‌ها بر مسلمانان و نیز ایران اسلامی باید گفت، با روی کار آمدن بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس، سیاست حکام عرب در راستای تحقیر و به انزوا راندن اقلیت‌های دینی در درون جامعه‌ی اسلامی تغییر جهت یافت. تحقیر مردمان غیرعرب و غیرمسلمان در دوره‌ی پس از ساسانیان و همچنین آزار و اذیت‌هایی که بر آنان وارد می‌شد، چندان عرصه را بر زرتشتیان تنگ کرد که مجبور شدند بخشی از آنان ترک وطن گفته و عده‌ی بسیار بیشتری که امکان مهاجرت نداشتند، به ناچار خود را با شرایط جدید سازگار کرده و برای حفظ جان و مال خود اسلام اختیار کنند. بنابراین به نظر می‌رسد که بخش زیادی از زرتشتیان تحت عنوان نومسلمانان به زندگی در جامعه‌ی اسلامی ادامه دادند اما کماکان بر رسوم و اعتقادات پیشین خود ماندند. این نکته که در چند مورد حکام عرب از این زرتشتیان نومسلمان کماکان جزیه دریافت می‌کردند (پیگو لو، ۱۳۴۸، ج ۱: ۱۸۱)، موجب شد ایرانیان دست از فرهنگ زرتشتی خود برنداشته و عملاً تأثیر فزاینده‌ای بر عرب‌های مسلمان مهاجم در ایران داشته باشند.

در عهد هارون‌الرشید و پسرش مأمون، زرتشتیان مجال خودنمایی پیدا کردند، چنان‌که روشنفکران مسلمان و زرتشتی در جلسات مباحثه مانند جلساتی که زیر نظر یحیی بن خالد برمکی (متوفی ۱۹۰ هجری) وزیر عباسی برگزار می‌شد، به تبادل افکار می‌پرداختند (چوکسی، ۱۳۸۷: ۴۵). هم‌چنین در عهد مأمون که رفتار وی با سایر فرقه‌ها با نرمی و ملامت همراه بود، مجالس مناظره‌ای که بیشتر در حضور او تشکیل می‌شد، پیروان ادیان، خاصه موبدان را مجال داد که در اثبات عقاید خویش به گفت‌وگو برخیزد و با علمای اسلام مناظره کنند. در این مناظره‌ها، نبرد تازه‌ای بین موبدان مجوس با متکلمان مسلمان درگرفت؛ نبردی که در روشنی عقل و دانش بود و زور و شمشیر در آن مداخله‌ای نداشت (زرین کوب، ۱۳۵۲: ۳۲۹).

در نتیجه با تمام مشکلات و سختی‌هایی که زرتشتیان در سرتاسر دوره‌ی اموی و عباسی داشتند، دین زرتشتی کماکان زنده بود و با حفظ موجودیت خود، به زندگی در شرایط جدید ادامه داد. زرتشتیان با همه فشارهایی که از جانب حکام مسلمان بر آنان وارد می‌شد، به تأثیرگذاری در صحنه‌ی علمی و فرهنگی ایران اسلامی ادامه دادند. بنابراین در کنار تألیفاتی که از طرف زرتشتیان نشر می‌یافت و در دوام دین بهی مؤثر بود و از زوال آن تا حدی جلوگیری می‌کرد، نقل کتب ایرانی-پهلوی به عربی نیز یکی از عوامل تحریک و تقویت عاطفه‌ی وطنی و دینی در میان ایرانیان بود. این امر در میان مردم ایران از طرف داذبه پسر داذگشنسب معروف به ابومحمد عبدالله بن مقفع از مردم شهر جور شروع شد (صدیقی، ۱۳۷۲: ۹۲). در حقیقت آداب ایرانی پس از فتح عرب، یکسره متروک نشد، بلکه بسیاری از آن‌ها در این زمان دوام یافته و حتی بعضی از آن‌ها پس از دوران تسلط بیگانگان باقی ماند و هنوز معمول می‌باشد (صدیقی، ۱۳۷۲: ۹۸).

در این زمینه، دهقانان بیش از سایر گروه‌های اجتماعی دیگر در ایران، حائز اهمیت هستند. اینان از همان قرن اول هجری و استقرار حکومت عرب در مناطق مختلف ایران، به دارالخلافه‌ها و دارالاماره‌ها و بعداً به دربار شاهان سلسله‌های ایرانی به

عنوان دانشمندان و خردمندانی که از تاریخ و فرهنگ ایران قدیم آگاه بودند، راه یافتند. دهقانان علاوه بر حمایت از دانشمندان و علمای ایرانی، از جنبه‌ی دیگری نیز بر علم و فرهنگ عصر خود تاثیرگذار بودند و آن انتقال نجوم و احکام آن به تمدن اسلامی بوده است. ایرانیان با تقویم خورشیدی آشنا بودند، زیرا شغل ایشان کشاورزی بود؛ از این رو می‌بایست اطلاعات و آگاهی‌هایی در مورد نجوم و به طور کلی اجرای سماوی می‌داشتند. ابوریحان بیرونی در «آثارالباقیه» می‌نویسد: «... چه هرکس در کتاب‌های نجومی اعراب دقت کند می‌فهمد که آگاهی ایشان در این امر بیشتر از اطلاعات کشاورزان جاهای دیگر در فهمیدن موسم هر عمل و اوقات و آفات نیست» (بیرونی، ۱۳۶۳).

هم‌چنین میزان استقبال و علاقه‌ی مردم ایران به علوم و دانش پس از ورود اسلام و تثبیت حاکمیت اسلامی قابل توجه قرار است. موبدان زرتشتی که بر طبق سنت ایران پیش از اسلام، از امتیاز یادگیری علم و دانش برخوردار بودند و این امتیاز به صورت انحصاری و موروثی در اختیار آنان قرار داشت، پس از سقوط ساسانیان و از بین رفتن نسبی طبقات اجتماعی در ایران، در دوره‌ی اسلامی نیز با توجه به سابقه و پشتوانه‌ی علمی خود که به عنوان قشر نخبه و فرهیخته زرتشتیان شناخته می‌شدند، نقش پیشرو خود در علوم و دانش را ادامه دادند و به خصوص در سده‌ی سوم و چهارم با نوشتن کتاب‌ها و رسالات متعددی در زمینه‌های مختلف دینی و تا حدودی علمی، تأثیرگذاری خود بر روند علمی و فرهنگی جامعه را ادامه دادند.

حکمت و فلسفه

دانش، فلسفه و حکمت زرتشتی در زمان شاهنشاهی ساسانی که چهار قرن ربع دوام پیدا کرد، به سبب شرایط مساعد به رشد و بالندگی رسید. در دوره‌ی ساسانی به جهت زمینه‌ی مطلوب در راستای گسترش علوم و دانش که در نتیجه‌ی برخورد‌های فرهنگی با ملل مختلف و خصوصاً روم بر اهمیت آن افزوده می‌شد، فلسفه و حکمت زرتشتی نیز قوام و استحکام یافت. به علاوه، هنگامی که ژوستینیانوس، امپراتور روم شرقی (۲۵۶ تا ۵۲۷ م) مدارس فلسفی آتن، اسکندریه و الرها را بست، هفت تن از دانشمندان مدرسه آتنه به دربار انوشیروان رو آوردند. ورود این فیلسوفان بزرگ به حوزه‌ی شاهنشاهی ساسانی بسیار پرارزش و مهم بوده و در گسترش حکمت و فلسفه که بعدها پایه‌ی حکمت و فلسفه‌ی اسلامی گردید، مؤثر واقع شد. این دانشمندان نسطوری در جندی‌شاپور، مرکز فعالیت‌های علمی آن دوره سکنی گزیدند. اینان ترجمه‌های سوریانی کتب یونانی را با خود آوردند و برخی از حکمای اشراقی یونانی که تبعید شده بودند، به آموزش فلسفه پرداختند و به دستور انوشیروان برخی از کتاب‌های افلاطون و ارسطو را به پهلوی ترجمه کردند (دیمیتری، ۱۳۸۱: ۳۴-۳۵). یکی از این دانشمندان مهاجر داماسکیوس^۸ در کتاب خود «De principis» اطلاعاتی از عقاید فلسفی مشرق‌زمین که هنگام اقامت خود در ایران کسب کرده بود، نوشته است. در مقام اهمیت و تأثیرگذاری بلامنزاع این علم در دوره‌ی اسلامی ایران و در مورد اهمیت علوم عقلی و فلسفه و گستردگی آن در زمان ساسانیان، عبدالرحمن بن خلدون در کتاب «العلوم‌العقلیه و اصنافها» شرح جالبی دارد: «و بدان که مابین اممی که اخبار و تواریخ احوال ایشان به ما رسیده است اقوامی که از همه

^۸ Damascius .

بیشتر به علوم عقلیه توجه نموده‌اند، همانا دو قوم بزرگ قبل از اسلام یعنی ایرانیان و یونانیان بوده‌اند. اما ایرانیان اهمیت این علوم عقلیه نزد ایشان به غایت از این بوده است و دامنه‌ی آن به غایت وسیع و به مناسبت عظمت و فخامت دولت ایشان و طول مدت سلطنت آنان، و گویند که این علوم یونانیان از جانب ایرانیان منتقل شده است» (پورداوود، ۱۳۴۷، ج ۱: ۲۰).

شیخ شهاب‌الدین سهروردی در شکل دادن به حکمت اشراقی خود، به شدت تحت تأثیر افکار ایرانیان باستان بوده است. از منابع ایرانی او می‌توان به سلسله‌ی حکمای باستانی اشاره کرد که برخی از ایشان حکیمان و شاه‌کاهانان داستانی همچون کیخسرو، کیومرث، فریدون و جمشید بودند. سهروردی با دسترسی به منابع زرتشتی و تعمق در حکمت ایرانی و یونانی، حکمت ایرانیان را احیاء نموده و ضمن برقراری پیوند میان تعالیم بنیادی این دو گرایش شرقی و غربی و عرفان اسلامی، با به کارگیری برخی از اصطلاحات زرتشتی و ایران باستان، حکمت فهلویون را به تصویر کشیده و در بیان حکمت اشراقی خویش از آن‌ها بهره برده است.

سهروردی از میان حکمت مشرقیین^۹ بیش از همه از حکمت فارسی، پهلوی یا زرتشتی بهره برده است. آنچه در حکمت فارسی، نظر شیخ‌اشراق را به خود جلب کرده، افزون بر روش شهودی، توجه و تأکید حکیمان ایرانی بر نظام نور و ظلمت و بحث از فرشتگان و ارباب انواع بوده است (یزدان‌پناه، ۱۳۸۹: ۱۱۶). شیخ اشراق درباره ایران باستان می‌گوید که در آن دوره، شعبه‌ای از حکمت حقیقی و جاودان خرد وجود داشته است. وی زرتشت و دیگر حکمای فرس را به عنوان حاملان این حکمت می‌داند و تصریح می‌کند، حکمای ایران باستان به هیچ وجه مشرک و دوگانه‌پرست نبوده‌اند و آنچه با عنوان مجوس و ثنویت مطرح شده، بعد از زمان گشتاسب به ظهور رسیده است (محمدخانی، ۱۳۸۶: ۱۵۵). سهروردی این حکمت را «حکمت نوری» خوانده است؛ به این دلیل که فلسفه‌ی حکمای فارس بر ذوق و کشف و شهود بنیاد گردیده است و به کسانی اشاره می‌کند که در ایران باستان راهنمای مردم بوده‌اند و آن‌ها را به حقیقت و توحید هدایت می‌کردند. ایشان، این اشخاص را حکیم شریف و نوری خوانده و ذوق افلاطون و حکمای پیش از او را به این طریقه بسیار نزدیک دانسته است. او معتقد است این نوع حکمت، به یک زمان معین اختصاص ندارد و هرگز عالم از یک حکیم الهی که دارای حکمت نوری است، خالی نخواهد بود و خلافت خداوند بر روی زمین از طریق حکمای الهی، استمرار می‌یابد و اگر میان حکمای متقدم و حکمای متأخر اختلافی دیده می‌شود، این اختلاف فقط به عالم الفاظ و عبارات مربوط می‌گردد، ولی در واقع و نفس الامر اختلافی در میان حکمای الهی نیست و همه‌ی آنان در اصل توحید و مسائل عمده و اساسی اتفاق و اتحاد دارند و عوالم سه‌گانه را نیز می‌پذیرند (نوربخش، ۱۳۸۳: ۱۷-۱۸).

بنابراین، در مجموع باید گفت که وجود عناصر و مفاهیم بسیاری که از فلسفه و عرفان زرتشتی در فلسفه‌ی اسلامی و خصوصاً مکتب اشراقی که سهروردی نماد آن محسوب می‌شود، از یک سو نشان‌گر فعالیت و جنب‌وجوش عالمان زرتشتی در دوره‌ی اسلامی بوده است که این مفاهیم را در این دوره زنده نگاه داشته‌اند، و از سوی دیگر از قوت و استحکام فلسفه‌ی زرتشتی حکایت دارد که به عنوان منبع اصلی یکی از جریان‌های فلسفی بزرگ اسلامی، هم‌چنان از جذابیت و غنای درونی برخوردار بوده است. به علاوه باید این نکته را نیز اضافه کرد که بدون شک در این دوره تعدادی از زرتشتیان در فلسفه و

^۹ در مقابل حکمت یونانی که حکمت غربی نام دارد، حکمت فارسی، بابلی، چینی و هندی مطرح است که به حکمت مشرقیین، شهرت دارند.

عرفان فعالیت داشته‌اند که نتیجه و تأثیر فعالیت‌ها و آثار آنان در عقاید و افکار شخصیت‌هایی هم‌چون سهروردی مشهود است. به طوری که این افراد پایه و بنیان مکتب فکری و فلسفی خود را بر اساس آن‌ها استوار کرده‌اند. هم‌چنین باید به این موضوع مهم توجه داشت که شخصیتی هم‌چون سهروردی به عنوان یکی از عالمان بزرگ اسلام، با توجه به پیشینه‌ی ایرانی خود، با وجود آنکه به عنوان یک مسلمان در جامعه‌ی اسلامی شناخته می‌شده است، اما با این حال هم‌چنان به شدت تحت تأثیر پیشینه‌ی ایرانی-زرتشتی خود بوده و اسلام آوردن او هم نتوانسته که این پیوند را به طور کامل جدا کند. از این‌رو هم‌چنان که پیشتر توضیح داده شد، باید به این مسأله توجه داشت که وقتی در دوره‌ی مورد بحث از ایرانیان مسلمان صحبت می‌کنیم، باید تأثیر دو فرهنگ ایرانی-زرتشتی و اسلام را در شکل‌گیری شخصیت آنان در نظر گرفت. بنابراین نمی‌توان به طور کامل آنان را در قالب فرهنگ اسلامی جای داد و نقش عنصر ایرانی-زرتشتی را نادیده انگاشت.

پزشکی و طبابت

با توجه به اسناد مکتوب موجود می‌توان اذعان داشت که تاریخ پزشکی در ایران به دوره‌ی باستان باز می‌گردد. اطلاعات موجود در این باره را می‌توان مربوط به اوستا و آیین زرتشتی و هم‌چنین نوشته‌های مورخان یونانی، رومی و غیره به دست آورد (طولی و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۳۰). در خصوص بیان مبنای پزشکی در دین زرتشت باید عنوان کرد که در دین زرتشتی، توجه به پزشکی و جنبه‌های مختلف آن از جایگاه والائی برخوردار است و در کتاب مقدس زرتشتیان پزشکی از جمله اعمال مقدس و اهورایی تلقی شده و اطلاعات جالبی در این زمینه در دست است. حتی پزشکی در زمان ساسانیان با آیین زرتشت و آموزه‌های اوستا ارتباط جدایی‌ناپذیری داشته است. به نقل از اوستا و دیگر متون کهن ایران زمین، اولین پزشک ایرانی ثریته بوده که از کاربرد گیاهان دارویی و عصاره آن‌ها اطلاع داشته است. هم‌چنین جمشید پیشدادی نیز از جمله پادشاهانی که پزشک بوده، معرفی می‌شود. در متون کهن آمده است که جمشید نخستین پزشکی بود که امراض پوستی و استخوانی و دهان و دندان را معالجه کرد، او سازنده هوم است و استحمام آب گرم و سرد را مرسوم کرد. در باور اسطوره‌ای آمده است در دوره‌ی پادشاهی او ۷۰۰ سال نه گیاهی خشکید و نه جاننداری بیمار شد (صدیقیان، ۱۳۷۵: ۴۳۵-۴۳۶). پزشکی در اوستا یک تقسیم‌بندی سه گانه دارد که در دینکرد پهلوی به پنج بخش تبدیل شده است. تقسیم‌بندی اوستا شامل کاردپزشک، گیاهان درمانی و کلام مقدس است که در دینکرد، اشوپزشک و دادپزشک نیز به آن افزوده و به پنج بخش افزایش یافته است: اشوپزشک، گیاه‌پزشک، کاردپزشک، دادپزشک، مانثره پزشک (دوست‌خواه، ۱۳۶۱: ۳۲۳).

شاید بتوان مرکز علمی جندی‌شاپور را که برای چند قرن بزرگ‌ترین پایگاه علمی شرق محسوب می‌شد، تأثیرگذارترین عامل در پیشرفت پزشکی در حوزه‌ی اسلامی و به تبع آن ایران اسلامی دانست. پزشکان زرتشتی در دوره‌ی اسلامی نیز از اهمیت به‌سزایی برخوردار بودند. به عنوان مثال از پزشک زرتشتی معروفی به نام علی‌بن‌عباس مجوسی اهوازی اطلاع داریم که از جایگاه بسیار بالایی در پزشکی این عصر برخوردار است. در حقیقت جندی‌شاپور در تاریخ پزشکی ایران یادآور دانشکده پزشکی و بیمارستان معروف آن است؛ شهری که با تلاش و کوشش چندین ساله پزشکان و طبیبان و بعد از سال‌ها جمع‌آوری و تدوین کتب پزشکی، این میراث چندین هزارساله در علم پزشکی را پروراند، تعالی بخشیده و سپس آن را به مسلمانان منتقل نموده است. شهر جندی‌شاپور که در شمال غربی خوزستان بین شوشتر و خرابه‌های شوش واقع

شده، توسط شاپور اول (۲۴۱-۲۷۱ میلادی) و بعد از اسارت والیرین تجدید بنا گردید؛ هدف او از حیات دوباره این شهر، بهره‌برداری از اسیران رومی در زمینه کشت و کار و هم‌چنین ایجاد صنایعی که در ایران وجود نداشته، بود (محمدی، ۱۳۷۴: ۲۳۰). بیمارستان و ی پزشکی جندی‌شاپور در دوره‌ی اسلامی نیز به حیات خود ادامه داد و به عنوان مؤثرترین عامل پیدایش و رشد و شکوفایی دانش طب در قلمرو اسلام معرفی شد. به گونه‌ای که طب عصر اسلامی را اساساً برخاسته از سنت طبی جندی‌شاپور و ساخته‌ی پزشکان برجسته و شاگردان نامور این مرکز علمی و طبی دانسته‌اند.

انبوه اصطلاحات دارویی و طبی ایرانی و سریانی و هندی که در طب عصر اسلامی رواج داشت، از طریق همین پزشکان و شاگردان آن‌ها به جهان اسلام راه یافت. هم‌چنین مهم‌ترین بیمارستان‌های قلمرو اسلام بر گرد بیمارستان جندی‌شاپور و سازمان اداری و علمی آن بنا شد. به هنگام ظهور اسلام، جندی‌شاپور بهترین دوران خود را می‌گذراند و به عنوان مهم‌ترین مرکز پزشکی عصر، محیطی برای تجمع دانشمندانی با ملیت‌های گوناگون فراهم می‌کرد که سنت‌های پزشکی یونانی، هندی و ایرانی را با هم درآمیخته و زمینه را برای پزشکی اسلامی آماده می‌کرد.

بنابراین این همه مؤید این معنی است که اعراب مسلمان به کلی از جندی‌شاپور و شهرت پزشکی آن بی‌اطلاع نبودند. جندی‌شاپور با این پیشینه، به زنجیره‌ی پیونددهنده‌ی تمدن نوپای اسلامی با تمدن کهن پیوست و یکی از نخستین و ارزشمندترین حلقه‌های آن شد. به این ترتیب می‌بایست پیوستگی بزرگ میان طب اسلامی و طب ایرانی و هندی و یونانی، و هم‌چنین دانش نجوم را در جندی‌شاپور جست‌وجو کرد، نه در اسکندریه. در واقع مدرسه‌ی جندی‌شاپور در محیطی که مرکز تجمع دانشمندانی با ملیت‌های گوناگون بود، پزشکی ایرانی و هندی و یونانی را درهم آمیخت و زمینه را برای زایش پزشکی اسلامی هموار نمود.

آیین‌ها و مراسم‌ها

سرزمین ایران که سابقه‌ی فرهنگ تمدن آن به نوعی از پیدایش انسان و فعالیت‌های نخستین او در هزاره‌های پیش از میلاد باز می‌گردد، در سراسر تاریخ‌اش در مواجهه با اقوام مختلف، چه آن‌هایی که بومی این سرزمین بوده‌اند و چه آن‌هایی که در پی مهاجرت و یا حتی جنگ‌های مختلف پا بر این سرزمین نهاده‌اند، پر بوده از داستان‌ها، افسانه‌ها و اسطوره و نمادهایی که هم‌چنان در زندگی مردمان آن نقش بسیار دارند (تنهایی، ۱۳۸۷: ۱۴۰). از طرفی اسطوره‌های هر ملت همواره با مناسک و آیین گره خورده است. مطالعه‌ی آداب و رسوم و مناسک آیینی، به ویژه در مطالعه‌ی ادیان نقش مهم و حیاتی دارد. شاید به این دلیل که مراسم آیینی از یک سو با اعتقادات و باورهای دینی پیوند عمیق دارند و در واقع نمایان‌ترین تجسم عینی آن باورها به شمار می‌آیند و از سوی دیگر رفتار و کنش اجتماعی پیروان آن را دین را آشکار می‌سازند (۱۳۹۱: ۱۷۵). بعد از ظهور اسلام، مسلمانان وارد سرزمینی شدند که مردمانش بیش از هزار سال با آیین زرتشت خو گرفته بودند و سرشت نیاکان‌شان با آموزه‌های این دین عجین شده بود. در نتیجه بسیاری از عادات و آموزه‌ها در ضمیر مردمان استوار ماند. از این‌رو در محدوده‌هایی که از طرف شرع اسلام منع جدیدی وارد نشده بود، بیشتر تمایل داشتند رسوم پیشین را اجرا کنند (مسیحی و حق پرست، ۱۳۹۳: ۶۴). به طور مثال اگرچه مراسم‌هایی چون جشن سده و جشن مهرگان به مرور

زمان کمرنگ شد، اما مراسم‌هایی چون جشن نوروز، جشن شب یلدا و چهارشنبه‌سوری که در آیین زرتشتی حائز اهمیت بود، در دوره‌های پس از اسلام به قوت خود باقی ماندند (مثنوی پور و طبرسی، ۱۳۹۹: ۵).

یکی از موارد مهمی که می‌تواند تأثیرگذاری آیین‌های زرتشتی را بر آیین‌های دوران اسلامی در ایران نشان دهد آیین‌های مرتبط با مرگ و حتی بعضی بینش‌های مرتبط با آن است. در اینجا می‌توان طیف وسیعی از شباهت‌ها را مشاهده کرد. پژوهش‌ها نشان می‌دهند بینش‌های مسلمانان و زرتشتیان در مورد جاودانگی شباهت‌های بسیاری به یکدیگر دارند و حتی در جزییاتی مانند عبور از پل چینود در اندیشه‌ی زرتشتی و عبور از پل صراط در اندیشه‌ی اسلامی با یکدیگر مطابقت دارند (مسیحی و حق‌پرست، ۱۳۹۳: ۶۵). شباهت‌های این چنینی موجب شده‌اند که این ادیان در مناسک مرتبط با مرگ به راحتی از یکدیگر تأثیر پذیرند و برهم‌دیگر تأثیر گذارند. می‌توان موارد زیر را از جمله تأثیرات آیین‌های زرتشتی بر مراسم‌های سوگواری مسلمانان دانست:

در میان زرتشتیان جسد فرد درگذشته ریمن و ناپاک است و باید غسل داده شود. مشابه همین اعتقاد را می‌توان در آیین‌های اسلامی مشاهده کرد. همچنین در آیین‌های باستانی زرتشتیان، افراد برای وداع با فرد درگذشته وارد دخمه می‌شدند و پارچه از چهره‌ی او کنار می‌زدند؛ این رسم نیز امروزه در میان مسلمان رواج بسیاری دارد (مسیحی و حق‌پرست، ۱۳۹۳: ۶۶). مدت زمان سوگواری نیز در اسلام زمان بسیار محدودی است (سه روز) و بعید نیست که گسترش این زمان در عصر حاضر متأثر از باورهای زرتشتی باشد. امروزه ما حتی شاهد آیین پنجشنبه‌ی پایانی سال در آرامگاه‌های اسلامی هستیم که اساساً بر این فرض زرتشتی قرار دارد که ارواح درگذشتگان در روزهای پایانی سال بر سر مزارشان حاضر می‌شوند (مسیحی و حق‌پرست، ۱۳۹۳: ۶۸).

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش ما دربردارنده‌ی این نکته است که زرتشتیان علی‌رغم فروپاشی نظام سیاسی ساسانی، توانستند وحدت نظام فکری خود را به مدتی طولانی حفظ کنند و از طریق مزیتی که دستاوردهای علمی در اختیارشان می‌گذاشت، در نظام تمدن اسلامی اثرگذار باشند. رواداری مذهبی خلافت عباسی در دوران مأمون اجازه داد تا متفکرین اسلامی به خوبی با متفکران زرتشتی وارد گفت‌وگو شوند و به تبادل دستاوردهای خود بپردازند. اقلیت‌های زرتشتی و نومسلمانانی که پیش از این زرتشتی بودند، پرچم‌داران انتقال دانش‌های اعصار پیشین به تمدن نوین اسلامی بودند.

طبقه‌ی دهقانان ایرانی که از اعصار باستانی به کشاورزی اشتغال داشتند، دانش نجوم خود را به دوره‌ی اسلامی منتقل ساختند و موجب شکوفایی این دانش درون تمدن اسلامی گشتند. حکمت ایرانیان نیز که از دوران‌های گذشته در تعامل با نگرش فلسفی یونانیان بود در دوران پیش از اسلام مجال رشد و توسعه پیدا کرد و ثمرات آن را می‌توانیم در فلسفه‌ی اسلامی به خصوص حکمت اشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی مشاهده کنیم. از دیگر نقاط عطفی که می‌توانیم به آن اشاره

کنیم دانش پزشکی ایرانیان است. برای بررسی جایگاه زرتشتیان در حوزه پزشکی و جنبه‌های مختلف آن در دوره اسلامی، توجه به سه شاخصه کلی و تأثیرگذار یعنی، پیشینه‌ی پزشکی ایرانی، پزشکان زرتشتی دوره اسلامی و نهایتاً پزشکان زرتشتی نومسلمان ضروری است. نخستین عامل یعنی پیشینه‌ی پزشکی ایرانی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. سابقه‌ی تمدنی کهن و پر بار ایران که در دوره‌ی ساسانی به بلوغ و تکامل می‌رسد، بدون شک در دل خود میراثی عظیم و گران‌بها از علوم مختلف و به ویژه پزشکی که بیشترین تأثیرگذاری را در زندگی مردم داشته و به تبع شاهد پیشرفت‌های بزرگی نیز بوده، داشته است.

این میراث علمی و فرهنگی با ورود اسلام تحت تأثیر شرایط جدید، بعد از مدتی وقفه که به سبب از بین رفتن ساختار سیاسی کهن ایران و بازتعریف آن در چارچوب نظم جدید که تابع دو عنصر اسلامی و عربی بود، دوباره به حرکت خود ادامه داد و تحت تأثیر ویژگی‌های دین جدید که مشوق علم‌آموزی و ترویج آن بود، در میان ایرانیان بیشتری رواج یافت و به عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار در ایجاد عصر زرین علمی ایران پس از اسلام ایفای نقش کرد. هم‌چنین آیین‌ها و مراسم پس از اسلام بی‌تأثیر از باروهای زرتشتی نماند و بسیاری از اعتقادات و مناسک زرتشتی بر باورهای اسلامی و ایرانیان مسلمان شده تأثیر گذاشت.



منابع

کتاب‌ها:

- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳)، آثارالباقیه، ترجمه: اکبر داناسرشت، چاپ سوم، قم: امیرکبیر.
- بویس، مری (۱۳۸۱)، زرتشتیان باورها و آداب دینی آنها، ترجمه: عسکر بهرامی، تهران: ققنوس.
- بیات، عزیزالله (۱۳۶۸)، کلیات تاریخ و تمدن ایران، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- پیگو لو، سکایو (۱۳۴۸)، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، جلد اول، ترجمه: کریم کشاورز، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- جرجی زیدان (۱۳۶۹)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه: علی جواهرکلام، تهران: امیرکبیر.
- چوکسی، جمشید گرشاسب (۱۳۸۷)، ستیز و سازش، ترجمه: نادر میر سعیدی، تهران: ققنوس.
- دلیسی، اونز اولیری (۱۳۴۲)، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه: احمد آرام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دوست‌خواه، جلیل (۱۳۶۱)، اوستا، تهران: مروارید.
- دیمیتری، گوتاس (۱۳۸۱)، تفکر یونانی، فرهنگ عربی؛ نهضت ترجمه کتاب‌های یونانی به عربی در بغداد و جامعه‌ی آغازین عباسی (قرن‌های دوم تا چهارم هجری / هشتم تا دهم میلادی) ترجمه: محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۲)، دو قرن سکوت، تهران: انتشارات دنیا.
- شاکد، شائول (۱۳۹۳)، از ایران زردشتی تا اسلام: مطالعاتی درباره‌ی تاریخ دین و تماس‌های میان فرهنگی، مترجم: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- صدیقی، غلامحسین (۱۳۷۲)، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، تهران: انتشارات پاژنگ.
- صدیقیان، مهیندخت (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیری-حماسی ایران به روایات منابع بعد از اسلام، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کریستین‌سن، آرتور (۱۳۴۵)، مزداپرستی در ایران قدیم، ترجمه: ذبیح‌الله صفا، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- محمدخانی، علی‌اصغر (۱۳۸۶)، سیدعرب، حسن، نامه سهروردی، (مجموعه مقالات)، تهران: سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- محمدی، محمد (۱۳۷۴)، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، چاپ سوم، تهران: انتشارات توس.
- مینوی، مجتبی، رضوانی، محمداسماعیل (۱۳۵۹)، نامه تنسر به گشنسب (گردآوری مینوی و رضوانی)، تصحیح: مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- نمیرانیان، کتایون (۱۳۸۷)، زرتشتیان ایران پس از اسلام تا امروز، تهران: مرکز کرمان‌شناسی.
- نوربخش، سیما (۱۳۸۳)، نور در حکمت سهروردی، تهران، نشر سعید محبی.

یزدان پناه، سید یدالله (۱۳۸۹)، حکمت اشراق، تحقیق و نگارش: مهدی علی پور، تهران: انتشارات سمت.

مقالات:

تنهایی، انیس (۱۳۸۷)، "هویت‌جویی ایرانی-اسلامی در نسخه‌های مصور شاهنامه فردوسی دوران ایلخانی تا اواسط صفویه"، مطالعات هنر اسلامی، دوره ۵، شماره ۹، پاییز-زمستان ۱۳۸۷، صص ۱۳۹-۱۶۴.

دادور، ابوالقاسم، محمدی، ثریا (۱۳۸۵)، "نقاشی مانوی و تأثیر آن بر نگارگری اولیه اسلامی"، مطالعات هنر اسلامی، دوره ۳، شماره ۵، پاییز-زمستان ۱۳۸۵، صص ۱۴۱-۱۵۴.

طولی، فاروق، پورمحمدی املشی، نصراله، دلریش، بشری و طالبی، طهماسب (۱۳۹۸)، "ورود طب مدرن و جلوه‌های تحول آن در ایران عصر قاجار (با تأکید بر نسخ مصور قاجاری)"، مطالعات هنر اسلامی، سال پانزدهم، شماره ۳۴، تابستان ۱۳۹۸، صص ۱۲۹-۱۵۲.

گشتاسب، فرزانه (۱۳۹۱)، "تأملی در آداب و رسوم زرتشتیان ایران"، پژوهشنامه ادیان، شماره دوازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، صص ۱۵۷-۱۷۶.

مثنوی پور، مجتبی، طبرسی، حمید (۱۳۹۹)، "جلوه‌های اجتماعی و فرهنگی جشن‌های «مهرگان» و «سده» در هنر و فرهنگ عامه‌ی کرمان"، مطالعات هنر اسلامی، سال شانزدهم، شماره ۳۷، بهار ۱۳۹۹، صص ۱-۱۱.

مسیحی، عباس، حق‌پرست، زهرا (۱۳۹۳)، "مقایسه تطبیقی آیین مرگ در بین مسلمانان و زرتشتیان و بررسی میزان تأثیرپذیری آنها از یکدیگر"، پژوهش‌های ادیانی، سال دوم، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، صص ۴۹-۷۱.

منابع انگلیسی:

Aghathias, the histories(1975), translated with an introduction and short explanatory notes by Joseph D, Frendo, New York.

Denkard, (1876), edited by Peshotun Dastoor Behramjee Sanjana, book III, vol.